

شخصیت مرزی سودابه در شاهنامه فردوسی

نسرین داودنیا*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

جلیل تجلیل**

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

ناصر سراج خرمی***

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد دزفول، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۱

چکیده

داستان‌های شاهنامه - اثر ملی و حماسی ارزشمند ایران - بویژه در بخش‌های اسطوره‌ای و پهلوانی دارای معانی عمیق و شگرف است. یکی از زمینه‌هایی که می‌تواند بستری مناسب برای پژوهش در شاهنامه باشد و آثار و نتایجی سودمند بدست دهد، بستر نقد و تحلیل شخصیت‌های شاهنامه است. شخصیت‌هایی که در شاهنامه نقش آفرینی می‌کنند، هر کدام می‌توانند نماد بشر امروزی باشد. تحلیل و نقد کردارها و رفتارهای آنان در روند داستان‌ها همه به نوعی مشکلات و گرفتاری‌های انسان امروزی را بتصویر کشیده، که هر روزه با آن‌ها دست بگریبان است. پژوهش حاضر بر آنست که اختلال شخصیت مرزی را در شخصیت سودابه - نامادری سیاوش و همسر کیکاووس - مورد نقد و تحلیل قرار دهد. در ابتدا ضروری است مقدمه‌ای پیرامون شخصیت، اختلال شخصیت و ویژگی‌های شخصیت مرزی بیان شود و سپس صفات و کردارهای سودابه با شخصیت‌های مرزی مطابقت داده شود.

از ملاک‌هایی که برای تشخیص اختلال شخصیت مرزی در کتاب DSM-IV آمده، سودابه با پنج مورد هم‌خوانی دارد که عبارت است از: کوشش‌های مهارگسسته برای اجتناب از طرد یا رهاشدگی واقعی یا خیالی، تکان‌شوری، حرکات بیان‌گر تهدید و خود آسیب زنی مکرر، روابط بی‌ثبات و شدید و انتقام جویی. البته سودابه جز این ملاک‌ها، ویژگی‌هایی چون دروغ‌گویی، مکر و حيله، تهمت زدن و پلییدی نیز دارد که همه این کردارها به دنبال تغییری است که در خودانگاره او رخ داده است.

کلید واژه‌ها

شاهنامه، سودابه، شخصیت، اختلال شخصیت، اختلال شخصیت مرزی.

* davoudnia@yahoo.com

** j.tajlil@yahoo.com

*** Dr_sarraj@yahoo.com

مقدمه

شاهنامه فردوسی یکی از ارزشمندترین آثار ملی و ادبی ایران است؛ اثری که تاریخ و فرهنگ و تمدن و آرزوها و آمال گذشته ایرانیان - هرچند با بزرگ‌نمایی خاص آثار حماسی - در آن گنجانده شده است. قهرمانان و پهلوانان شاهنامه با وجودی که در فضای حماسی شاهنامه پرورش یافته‌اند، اما هر کدام به صورت نمادین اعمال و رفتار انسان امروزی را گزارش می‌کنند. بنابراین یکی از راه‌های شناخت بشر امروزی، کاوش و مشاهده کنش و واکنش انسان گذشته است و این مهم برنمی‌آید مگر با نقد روان‌شناختی شخصیت‌های آثار گذشتگان.

این گونه پژوهش‌ها، تحقیقات میان رشته‌ای نامیده می‌شود که در دنیای امروزی رونقی فراوان دارد و نتایج مفید و ارزنده بجا گذاشته و نظر پژوهش‌گرانی بسیار را به خود معطوف داشته است. این پژوهش هم پیوندی است میان ادبیات و روان‌شناسی، هر چند ادبیات و روان‌شناسی هیچ‌گاه از هم مجزا نبوده است.

مقالات و تألیفاتی بی‌شمار درباره شاهنامه فردوسی بتحریر درآمده و از دیدگاه‌هایی مختلف به آن پرداخته شده است، اما از منظر روان‌شناسی شخصیت، آن چنان که شایسته اثری گران‌قدر چون شاهنامه باشد، بدان پرداخته نشده است. در بعضی از پژوهش‌ها جسته و گریخته به شخصیت سودابه اشاره شده، اما معرفی اثری که صرفاً شخصیت سودابه را مورد بررسی قرار داده باشد، ضروری است.

اشرف خسروی در پژوهشی با عنوان «تحلیل روان‌شناسانه سودابه و رودابه» در سال ۱۳۸۹ سودابه را آنیمای منفی و تخریب‌گر و ویران‌کننده و رودابه را آنیمای مثبت و زاینده در شاهنامه معرفی می‌کند.

تمام این آثار به بد بودن و شریر بودن سودابه اشاره داشته، اما هیچ‌کدام از جنبه روان‌شناختی به شخصیت وی نپرداخته است. همین امر نگارنده را بر این داشت که با نگاهی تازه و متفاوت، سودابه، دخت شاه‌هاماوران را که یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در داستان سیاوش است، مورد تحلیل و نقد روان‌شناختی قرار دهد.

اختلال شخصیت از جمله ناهنجاری‌های روانی است که در حوزه روان‌شناختی مورد بررسی و مطالعه روان‌شناسانی متعدد بوده است. از گذشته تا به حال انسان‌هایی زیاد به این اختلال دچار بوده‌اند. بنابراین ضروری است ابتدا شخصیت و اختلال شخصیت و انواع آن از دیدگاه صاحب نظران تعریف و پس از آن ویژگی‌های شخصیت مرزی با صفات و ویژگی‌های سودابه مطابقت داده شود.

شخصیت، اصطلاحی است که به کرات توسط افراد مختلف با معانی و مصادیق

متعدد از محاوره‌های روزانه گرفته تا مباحث علمی و تخصصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این واژه از منظر کاربردی بودن تقریباً در تمام حوزه‌ها و موقعیت‌ها عمومیت و اشتراک دارد، ولی از منظر اهداف کاربردی هر فرد و یا هر حوزه‌ای براساس برداشت و مقاصدی که می‌تواند از این واژه به آن‌ها نایل آید تعاریف و تفسیرهایی مختلف ارائه می‌دهد. بنابراین در ابتدا ضروری است به طور اختصار به بررسی این واژه در زمینه‌های مختلف پرداخته شود.

لغت شخصیت^۱ از ریشه یونانی پرسونا^۲ گرفته شده است که عبارت بود از صورتکی که بازیگران تأثر برای ایفای نقش خود به صورت می‌زدند. (هرسن و ام- ترنر، ۱۳۸۸: ۱۵۳)

برای شخصیت در اصطلاح عامه معانی بسیار در نظر گرفته‌اند. یکی از آن معانی هیبت یا «جُربزه» است. به همین خاطر کسی که می‌تواند عقیده و اراده خود را به دیگران تحمیل کند، انسانی با شخصیت بشمار می‌آید. معنی دیگر شخصیت به طور کلی، صفات اخلاقی برجسته‌ای است که موجب امتیاز انسان نسبت به دیگران می‌شود؛ صفاتی چون شجاعت اخلاقی، قوت اراده و مناعت طبع، به طوری که او را بویژه به آن صفت می‌شناسند و به سبب آن صفت ستوده می‌شود. «واژه شخصیت در اصطلاح، بلندی مقام را می‌رساند، چنان که گفته می‌شود: «شخصیت علمی» یا «شخصیت مملکتی». کلمات «اخلاقی» و «حقوقی» که بر شخصیت اضافه می‌شود، معانی تازه به آن می‌دهند. اما شخصیت از نظر فلسفی بیشتر به جوهر مجردی اطلاق می‌شود که مستقل از بدن و حاکم بر آن پنداشته شده است و معمولاً با واژه‌های «روان»، «نفس»، «روح» و نظایر آن تعبیر می‌شود.» (حسینی، ص ۲۲)

در حوزه روان‌شناسی، یعنی علمی که به این واژه بسیار نزدیک است، پیچیدگی این عنصر تا حدی است که «سیرز^۳» می‌گوید: «از لحاظ نظری، شاید هیچ رشته‌ای از روان‌شناسی برای دانش‌جویان، گیج‌کننده‌تر از شخصیت نبوده است.» (پروین، ۱۳۷۲: ۴) بنابراین با توجه به ماهیت پیچیده و گیج‌کننده شخصیت و گستردگی و اختلاف نظر موجود در شاخه‌های مختلف روان‌شناسی، به طور اختصار به بررسی این واژه در پنج رویکرد اصلی روان‌شناسی می‌پردازیم.

در حوزه روان‌شناسی هر کدام از رویکردهای^۴ موجود چون زیست‌شناختی،^۱

^۱ -personality

^۲ -persona

^۳ -sears

^۴ -Approaches

روان کاوی،^۲ رفتاری،^۳ شناختی^۴ و پدیدار شناختی^۵ بر اساس تأکیدات خاص خود نگاهی متفاوت به انسان و شخصیت او داشته است. در اولین روی کرد با نگاه زیست‌شناختی تمام روی داده‌های روانی در قالب فعالیت‌های مغز و دستگاه عصبی قابل توجیه است و شناخت فرایندهای زیستی - عصبی به عنوان اساس رفتار و فرایندهای ذهنی دنبال می‌شود. بنابراین شخصیت بیش تر بر اساس ساختار فیزیولوژیکی مورد بررسی قرار می‌گیرد. فرض بنیادی در روی کرد روان کاوی این است که بخشی عمده از رفتارهای انسان توسط فرایندهای ناهشیار (باورها، ترس‌ها، و تمایلاتی که فرد نسبت به آن‌ها آگاهی ندارد، ولی رفتار او را کنترل می‌کنند) هدایت می‌شود. پس برای شناخت شخصیت فرد باید در پی کندوکاو در فرایندهای روانی ناهشیار فرد بود. در روی کرد رفتاری ناب، رفتارگرایان معاصر با تأکید بر محرک‌ها و پاسخ‌های قابل مشاهده به فرایندهای ذهنی میانجی میان محرک و پاسخ توجهی نمی‌کنند و معتقدند شخصیت در چارچوب تظاهرات بیرونی و رفتارهای قابل مشاهده و بررسی می‌شود. تفسیر روان شناسان شناختی، با تأکید به شباهت میان ذهن انسان و کامپیوتر این است که انسان اطلاعات دریافتی را به شیوه‌هایی گوناگون مورد پردازش قرار می‌دهد و با اعمال تغییراتی آن‌ها را دوباره سازمان‌دهی می‌کند. بدین ترتیب در این روی کرد توجه به فرایندهای ذهنی و شیوه‌های تفکری انسان مبنایی برای مطالعه شخصیت بشمار می‌رود. روی کرد پدیدار شناختی یا انسان‌گرا با توجه ویژه‌اش بر نحوه درک، فهم و تفسیر انسان از مسایل اجتماعی از دیرباز با روان شناسان اجتماعی همراه بوده است. البته این روی کرد بیش تر با ادبیات و معارف انسانی دمساز است تا با علم. در این رویکرد نیروی انگیزش اصلی در هر فرد، گرایش به سوی رشد و شکوفایی است. پس شخصیت انسان به واسطه مواجهه با چالش‌هایی بسیار در راه تحقق این انگیزه اصلی شکل می‌یابد. (ریتا، ۱۳۹۰: ۴۹-۵۱)

مباحث ارائه شده هر کدام، با روی کرد خاص خود، سعی در شناخت انسان و شناسایی و پیش بینی رفتار او دارد و هر یک از شخصیت‌ها در چارچوب الگوی خود تعریفی ارائه داده است که باعث شده بدست دادن تعریفی جامع و یگانه که مورد اتفاق نظر تمام روان‌شناسان و متخصصان این حوزه باشد، غیر ممکن شود. با این وجود از

^۱ - physiological

^۲ - psychoanalysis

^۳ - behaviorist

^۴ - cognitive

^۵ - phenomenological

بطن این نظرگاه‌های مختلف، نقاط مشترک بسیار قابل استخراج است که بدین صورت قابل جمع‌بندی می‌شود که شخصیت، «مجموعه ویژگی‌هایی است که رفتار، افکار و احساسات فرد را در موقعیت‌های مختلف اجتماعی تعیین می‌کند. شخصیت به بی‌همتایی فرد اشاره دارد و در واقع ویژگی‌هایی است که باعث تمایز فرد از دیگران می‌شود. شخصیت این امکان را نیز فراهم می‌کند تا نحوه کنش و واکنش فرد در موقعیت‌های مختلف اجتماعی را قابل پیش‌بینی شود. عواملی زیاد مانند فرهنگ و وراثت که از خانواده گرفته می‌شود، روی ساخت شخصیت تأثیر می‌گذارد.» (استوارت، ۱۳۸۶: ۳۲۰)

روی کرده‌های روان‌پویشی برخلاف روی کرده‌های انسان‌گرا که با دیدی خوش‌بینانه‌تر، بیش‌تر انسان‌های سالم را محور و مرکز مطالعات و تحقیقات خود قرار داده است، در بررسی‌های خود به انسان ناسالم و انواع اختلالات و ناهنجاری‌های شخصیت انسان توجه داشته و بر آن بوده تا با شناخت و طبقه‌بندی انواع اختلالات روانی به شناخت بیش‌تر و درمان این موارد بپردازد. از جمله این موارد اختلال شخصیت است. در ذیل به تعریف و طبقه‌بندی آن می‌پردازیم.

تعریف اختلال شخصیت: اختلال‌های شخصیت به دسته‌ای از اختلال‌های رفتاری گفته می‌شود که «با الگوهای دیگر اختلال‌های روانی، مانند روان‌رنجوری و روان‌پریشی تفاوت دارد. اصطلاح اختلال‌های شخصیت برای توصیف الگوی رفتاری خاصی که برای دیگران زیان‌آور است یا منبع لذت و پاداش دهنده آن الگوی رفتاری از نظر اجتماعی مضر یا غیر قانونی شناخته شده است، بکار می‌رود.» (کریمی، ۱۳۸۰: ۲۴۶)

این گونه اختلال‌ها که در حقیقت شیوه‌هایی نامناسب برای حل مسأله و کنار آمدن با فشار روانی شمرده می‌شود، غالباً در اوان نوجوانی بروز کرده و در سرتاسر زندگی ادامه دارن. معمولاً «مبتلایان به اختلال شخصیت بر خلاف مبتلایان اختلال عاطفی یا اضطرابی، رنج یا اضطراب ندارند و انگیزشی برای تغییر رفتار از خویش نشان نمی‌دهند؛ تماس با واقعیت را از کف نمی‌دهند و نا بسامانی چشم‌گیری در رفتار آنان مشاهده نمی‌شود.» (ریتا، ۱۳۹۰: ۵۴۸)

انواع اختلال شخصیت

انجمن روان‌پزشکی آمریکا در کتاب راهنمایی تشخیصی و آماری اختلالات

روانی (DSM-IV)، یازده نوع اختلال شخصیت را به سه گروه: نمایشی،^۱ مضطرب و ترسو،^۲ خود محور^۳ تقسیم کرده است. (هرسن و ترنر، ۱۳۸۸: ۱۵۴)

گروه نمایشی: شامل اختلالات پارانوئید،^۴ اسکیزوئید^۵ و اسکیزوتایپال^۶ است. این گونه افراد به سبب داشتن اشتغالات ذهنی خاص، معمولاً کارهایی انجام می‌دهند که از نظر دیگران عجیب است.

گروه مضطرب و ترسو: اختلالاتی چون شخصیت هیستریونیک،^۷ نارسسیستیک^۸ (خود شیفته)، ضد اجتماعی^۹ و شخصیت مرزی^{۱۰} در این دسته قرار می‌گیرند. مبتلایان به این اختلالات غالباً افرادی هیجانی، خودنما، متلون، بازیگر و بی‌ثبات بشمار می‌آیند. گروه خودمحور: اختلالات شخصیت گوشه گیر یا دوری‌گزین،^{۱۱} اتکالی^{۱۲} (وابسته)، وسواسی،^{۱۳} شخصیت فعل‌پذیر و پرخاش‌گر^{۱۴} (نافعال - پرخاش‌گر) را در بر می‌گیرد. این گونه افراد معمولاً افرادی پریشان و وحشت زده‌اند. (حسینی، ۲۳)

ویژگی‌های تشخیصی شخصیت مرزی

خصوصیت اصلی شخصیت مرزی، «یک الگوی فراگیر بی‌ثباتی در روابط بین فردی، خود‌انگاره،^{۱۵} عواطف و تکانش‌گری بارز است که از اوایل بزرگسالی آغاز و در زمینه‌های گوناگون ظاهر می‌شود.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۲) شخصیت‌های مرزی برای اجتناب از طرد و رها شدگی خیالی یا واقعی بسیار تلاش می‌کنند. ترس از جدایی یا طرد قریب الوقوع منجر به دگرگونی‌هایی عمیق در خودانگاره، عاطفه، شناخت و رفتار

^۱ - Dramatic group

^۲ - Anxious-fearful group

^۳ - Eccentric Group

^۴ - Paranoid

^۵ - Schizoid

^۶ - Schizotypal

^۷ - Histrionic Personality

^۸ - Narcissistic

^۹ - Antisocial

^{۱۰} - Borderline Personality

^{۱۱} - Avoidant Personality

^{۱۲} - Dependent

^{۱۳} - Compulsive

^{۱۴} - Passive- Aggressive personality

^{۱۵} - self-image

شخصیت مرزی می‌شود. این گونه افراد ممکن است که به این باور برسند که رها شدگی و طرد اشاره‌ای باشد به این که آن‌ها بد هستند. این ترس رها شدگی باعث می‌شود که تنهایی برای آنان غیر قابل تحمل باشد و همواره به بودن با دیگران نیازمند باشند، به گونه‌ای که اگر کوشش‌های آنان برای اجتناب از رها شدگی و طرد نتیجه ندهد، اعمال تکانشی همچون آسیب زدن به خود یا رفتارهای انتحاری از آنان سر می‌زند. (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۲)

شخصیت‌های مرزی، در برقراری روابط بی‌ثباتند. آن‌ها ممکن است در دیدارهای اول یا دوم، حامیان بالقوه یا دلدادگانی را به صورت ایده آل در ذهن خود تصور کنند. این گونه افراد می‌توانند در صورتی با دیگران همدلی داشته و نسبت به آن‌ها محبت کنند که در صورت نیاز، طرف مقابل آن‌ها نیز در برآورده ساختن خواسته‌های آنان «بخشنده» باشد. این افراد آمادگی دارند که به طوری چشم‌گیر نسبت به کسانی که حامیان نیکوکاری برای آن‌ها بوده‌اند تغییر عقیده دهند. «این دگرگونی‌ها اغلب بازتاب سرخوردگی از یک حامی است که ویژگی‌های مهرورزی او به صورت ایده آل تصور شده و یا طرد و جدایی از جانب او مورد انتظار است.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۳) حتی آن‌ها ممکن است به سرعت نقش خود را از یک متقاضی نیازمند، به یک انتقام جوی عادل بد رفتاری‌های گذشته، تغییر دهند. اگرچه آن‌ها معمولاً خودانگاره‌ای دارند که بر بد یا شریر بودن مبتنی است، ولی افراد مبتلا به این اختلال گاهی ممکن است عواطفی داشته باشند که همیشه وجود ندارد. چنین تجربیاتی معمولاً در موقعیت‌هایی رخ می‌دهد که در آن‌ها فرد احساس فقدان یک رابطه معنادار، محبت آمیز و حمایت کننده دارد.

افراد مبتلا به این اختلال، دست کم در دو زمینه که به صورت بالقوه خود آسیب زنده هستند، تکانش‌گری نشان می‌دهند. افراد مبتلا به اختلال شخصیت مرزی، رفتارهای مکرر خودکشی، حرکات بیان‌گر تهدید یا رفتار خود آسیبی نشان می‌دهند. همچنین اغلب خشم نامناسب و یا شدیدی را از خود نشان می‌دهند یا در کنترل خشم خود دچار مشکل هستند. آن‌ها ممکن است سخنان بشدت کنایه آمیز، رک‌گویی همیشگی یا پرخاشگری‌های کلامی از خود نشان دهند. این خشم اغلب زمانی ایجاد می‌شود که یک حامی یا فرد محبوب مسامحه کار، خوددار، بی‌توجه یا بی‌قید بنظر برسد. (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۴)

در کتاب DSM-IV، برای اختلال شخصیت مرزی، ۹ ملاک تشخیصی نام برده شده که کافی است فرد مبتلا با ۵ مورد هم‌خوانی داشته باشد تا اختلال شخصیت مرزی در وی تشخیص داده شود. ملاک‌های نه‌گانه عبارت است از:

کوشش‌های مهارگسسته برای اجتناب از طرد یا رهاشدگی واقعی یا خیالی (ملاک ۱). الگویی از روابط بین فردی بی‌ثبات و افراطی که با نوسان میان دو حد آرمانی کردن و بی‌ارزش نمودن مشخص می‌شود (ملاک ۲). آشفتگی هویت: بی‌ثباتی بارز و مستمر خودانگاره یا درک خویشتن (ملاک ۳). تکان‌شوری دست کم در دو زمینه که بالقوه آسیب‌زننده است (ملاک ۴). رفتار خودکشی، حرکات بیان‌گر تهدیدها یا رفتار خودآسیب‌زنی مکرر (ملاک ۵). بی‌ثباتی عاطفی ناشی از واکنش‌پذیری خلقی آشکار (ملاک ۶). احساس‌های مزمن پوچی (ملاک ۷). خشم نامناسب و شدید یا اشکال در کنترل خشم (ملاک ۸). اندیشه‌پردازی پارانویایی گذرا و مرتبط با فشار روانی یا نشانه‌های شدید تجزیه‌ای (ملاک ۹). (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۸)

سودابه

سودابه دخت شاه هاماوران و همسر کیکاووس و نامادری سیاوش است. وی یکی از عوامل دخیل و اصلی تراژدی سیاوش است؛ چه اگر وی و دسیسه‌هایش نبود، سیاوش آواره و پناهنده سرزمین دشمن دیرین ایرانیان، «توران» نمی‌شد و فاجعه مرگ سیاوش در آن جا و به دنبال آن جنگ‌های بزرگ کین‌خواهی رخ نمی‌نمود. «شروترین و نابکارترین زن شاهنامه در همه ادوار است.» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۵)

سودابه را گوینده‌ای ناشناس به کاووس معرفی می‌کند و او با این وصف شیفته سودابه می‌شود:

از آن پس به کاووس، گوینده گفت	که او دخترری دارد اندر نهفت
که از سرو، بالاش زیباتر است	ز مشک سیه بر سرش افسر است
بجنیبند کاووس را دل ز جای	چنین داد پاسخ که نیگست رای

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۰۷)

و بدین گونه کاووس، سودابه را از شاه هاماوران خواستگاری می‌کند:

من او را کنم از پدر خواستار	که زبید به مشکوی ما آن نگار
-----------------------------	-----------------------------

(همان)

سودابه دختر شاه هاماوران است که بتازگی از سپاه ایران شکست خورده و خراج‌گزار ایران است. شاه هاماوران از این پیوند ناراحت است. او که توان مقابله با ایرانیان را ندارد، چاره‌ای جز موافقت ندارد و با خود می‌اندیشد:

چو بشنید سالار هاماوران	دلش گشت پر درد و سر شد گران
به دل گفت هر چند کو پادشاست	جهان‌دار و پیروز و فرمان‌رواست
مرا در جهان این یکی دخترست	که از جان شیرین گرامی‌ترست
فرستاده را گر کنم سرد و خوار	ندارم پی و مایه کارزار

و گر نور دیده فرستم بدوی ابا دیده تیره شود پیش روی
(شاهنامه، ج ۱، ۴۰۸)

شاه هاماوران پس از اندیشه، موضوع را با سودابه در میان می‌گذارد و وقتی موافقت سودابه را می‌بیند، با درخواست کیکاووس موافقت می‌کند. در شاهنامه رسم بر این است که قهرمانان، شاهان و پهلوانان و عاشقان «به هنگام پیش آمدن امری مهم، دانایان کاردیدگان، پرستندگان و یاران خویش را فرا می‌خوانند و از آنان می‌پرسند تا در قبال آن چه رویاروی دارند، چه کنند. معمولاً قهرمانان با بهره‌گیری از رای‌زنی است که بن بست‌ها را می‌شکنند و بر سر دو راهی و چند راهی، به گزینش راه توفیق می‌یابند. وقتی ازدواجی با بیگانگان وقوع می‌یابد، وقتی در ادامه جنگ یا متوقف ساختن آن تردید دارند و خلاصه هر گاه پای مسأله‌ای مهم و نقش آفرین در میان است، قهرمانان این گونه چاره‌گری را بکار می‌آورند.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۳۳۹) کاووس بر خلاف دیگر پادشاهان، این گونه عمل نمی‌کند و بدون اندیشه و مشورت سودابه را به زنی می‌گیرد، که البته این بی‌خردی عواقبی منفی برای ایرانیان ببار می‌آورد.

اولین نتیجه منفی پیوند با سودابه، اسارت کیکاووس و پهلوانان و دیگر بزرگان ایرانی است. پس از این که سودابه به همسری شاه ایران درآمد، شاه هاماوران مهمانی ترتیب می‌دهد و با حيله و نیرنگ شاه ایران و به دنبال آن توس، گیو، گودرز و دیگر مهتران ایرانی را باسارت می‌گیرد:

گرفتند ناگاه کاووس را	چو گودرز و چون گیو و چون توس را
چو گرگین و چون زنگه شاوران	همه نامداران گندآوران
گرفتند و بستند در بند سخت	نگونسار گشته همه فر و تخت
چه گوید در این مردم ژرف بین	چه دانی تو ای کاردان اندر این

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۱۲)

سودابه «در بدو ازدواج به کاووس وفادار است و حتی وقتی پدرش توطئه اسارت کاووس را می‌چیند، قضایا را به شوهر اطلاع می‌دهد، اما کاووس حرف وی را نمی‌پذیرد.» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ص ۲۱۶)

بدانست سودابه رای پدر	که با سوز پرخاش دارد به سر
به کاووس کی گفت کاین رای نیست	ترا خود به مهمان او جای نیست
نباید که با سوز جنگ آورد	ترا بی‌بهانه به جنگ آورد
ز بهر منست این همه گفت و گوی	ترا زین شدن انده آید به روی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۱)

هنگامی هم که کاووس با بی‌خردی و حرف ناشنوی از سودابه در بند و زندان شاه

هاماوران می‌افتد، سودابه یار و غمگسار اوست و چه گریه‌ها و روی شخودن‌ها که برای شوی بی‌چاره نمی‌کند.» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

جدایی نخواهم ز کاووس گفت	اگرچه وُرا گور باشد نهفت
چو کاووس را بند باید کشید	مرا بی‌گنه سر بیاید برید
بگفتند گفتار او با پدر	پراز کین شدش سر، پراز خون جگر
به حصنش فرستاد نزدیک شوی	جگر خسته از غم ز خون شسته روی
نشست آن ستم‌دیده با شهریار	پرستنده بودیش و هم غمگسار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۱۴)

سودابه یکی از زنان منفی شاهنامه است که تمام کیاست، زیرکی و هوش خود را در خدمت مقاصد پلید و اهریمنی خود قرار می‌دهد. گروهی «سودابه را ورود عنصر بیگانه اسطوره‌ای یعنی مادر سالاری در اساطیر سومری-سامی و مدیترانه‌ای می‌دانند، ولی در داستان سیاوش، مادر سالاری و تقابل نقش زن و مرد دیده نمی‌شود، آن چه مهم است شهوت رانی سودابه و تلاش او برای تسلیم کردن سیاوش و سرانجام شکست اوست که از جهی، زن پتیاره اهریمنی، اقتباس شده است.» (بهار، ۱۳۶۲: ۴۴)

سودابه نمونه کامل شهوت رانی، پیمان شکنی، دروغ‌گویی و ناراستی و پلیدی زنان در شاهنامه است. «همسر کاووس» بهشتی پر از رنگ و بوی است که «تن و جان شیرین» خود را ارزانی سیاوش می‌دارد تا کام بدهد و بستاند. و شاهزاده از عشق او هراسانست.» (مسکوب، ۱۳۷۵: ۵۱)

چنین گفت با دل که از کار دیو	مرا دور دارد گیهان خدیو
نه من با پدر بی‌وفایی کنم	نه با اهرمن آشنایی کنم

(شاهنامه، ج ۲، ص ۵۶۱)

او با فریب و نیرنگ، خرد کاووس را می‌رباید و سیاوش را به شبستان شاه فرامی‌خواند تا از طریق خدعه و جاذبه‌های زنانه او را فریب دهد. اما سیاوش که دست پرورده رستم است، فریب او را نمی‌خورد و در می‌یابد که سودابه هدفی اهریمنی دارد. پیوند با سودابه، کاووس را به حقارت می‌کشاند به طوری که باعث دوری پدر و پسر از هم می‌شود. «قبول عشق این زن، شکستن عهدهی است که ناگفته میان پدر و فرزند بسته شده و بی‌وفایی و روی گرداندن از مردانگی و دانایی است.» (مسکوب، ۱۳۷۵: ۵۱)

نشانه‌های اختلال شخصیت مرزی در سودابه

۱- روابط بی‌ثبات و شدید

یکی از ویژگی‌های افراد با شخصیت مرزی، این است که روابطی بی‌ثبات و شدید

دارند، به گونه‌ای که «ممکن است در ملاقات‌های اول یا دوم، حامیان بالقوه یا دل‌دادگانی را به صورت ایده آل در ذهن خود مجسم کنند.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۳)

پس از این که کیکاووس سودابه را از شاه هاماوران خواستگاری می‌کند، از آن جایی که شاه هاماوران بتازگی از ایرانیان شکست خورده، در خود توان مقابله با کاووس شاه را نمی‌بیند. از طرفی از پیوند با کاووس شاه خرسند نیست، به همین سبب ماجرای خواستگاری کاووس شاه را با سودابه در میان می‌گذارد و نارضایتی خود را بیان می‌کند، اما سودابه با وجودی که کیکاووس را ندیده، پدر را دل‌داری می‌دهد.

چه گویی تو اکنون هوای تو چیست	بدین کار، بیدار رای تو چیست
بدو گفت سودابه گر چاره نیست	از او بهتر امروز غم‌خواره نیست
کسی کو بود شهریار جهان	بر و بوم خواهد همی از مه‌مان
به پیوندد با او چرایکی دژم	کسی نسپرد شادمانی به غم
بدانست سالار هاماوران	که سودابه را آن نیامد گران

(شاهنامه، ج ۱، ۴۰۹)

شخصیت مرزی، ایده آل نگر است، سودابه نیز کیکاووس را ندیده، اما چون شخصیتی مرزی و ایده آل نگر دارد با این ازدواج موافق است و به پدر می‌گوید اکنون وقت شادمانی است نه غم، چون با پیوند با کیکاووس، نیاز به حامی داشتن، که از ویژگی‌های این گونه افراد است، ارضا می‌شود. کیکاوس، شاه است و قدرتمند، پس برای سودابه بهترین غم‌خوار و قدرتمندترین تکیه گاه است.

اما با بالیدن سیاوش و بازگشت او از سیستان به پایتخت، ورق برمی‌گردد. «همین سودابه در تناقضی شگفت‌انگیز با ویژگی‌های گذشته‌اش، شیفته ناپسری‌اش می‌شود و عشقی ممنوع را هوس‌بازانه در دل می‌پرورد و آن گاه که کام نمی‌یابد، دیده ایم که چه حیل‌ها که پشت حیل‌ه ساز نمی‌کند و حتی به پای مرگ جوان معصوم می‌نشیند.» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

از طرفی در تحلیلی با روی‌کردی روان‌کاوانه هم می‌توان عشق سودابه به کیکاووس را نمادی از چیرگی خود در سودابه بر ساختارهای شخصیتی نهاد و فرآخود دانست، زیرا او با مددگیری از فرایندهای ثانویه خود با ارزیابی اوضاع و توجه واقعیت‌های موجود، همسری کیکاوس را می‌پذیرد. اما تغییر جهت تکانه عشقی و نیروگذاری روانی سودابه از عشقی موجه و واقعی نسبت به کیکاووس به عشقی ممنوع و غیر منطقی به نام سیاوش می‌تواند نمادی از سلطه‌گری نهاد و فرایند اولیه بر شخصیت سودابه دانست.

چو سودابه روی سیاوش بدید	پر اندیشه گشت و دلش بر دمید
--------------------------	-----------------------------

(شاهنامه، ج ۲، ۵۵۳)

۲- نیاز به حمایت و ترس از رهاشدگی و کوشش‌های بی‌وقفه برای گریز از رها و طرد شدن

افراد مبتلا به اختلال شخصیت مرزی بشدت از تنهایی هراس دارند و پیوسته در پی آنند که حمایت کسی را جلب کنند. همچنین از این که طرد و رها شوند، از طرف کسانی که از آنان حمایت طلب می‌کند، نگران و آشفته‌اند. این گونه افراد ممکن است به این باور برسند که رهاشدگی و طرد اشاره‌ای به بد بودن آنهاست. این ترس رها شدگی باعث می‌شود که تنهایی برای آنان غیر قابل تحمل باشد و همواره به بودن با دیگران نیازمند باشند.

در ابیات زیر نگرانی سودابه پس از مرگ کاووس شاه و نیاز به حمایت و ترس از رها شدن کاملاً مشهود است:

ز گفتار من سر مییچ اندکی	به سوگند پیمان کن اکنون یکی
تو خواهی بُدن زو مرا یادگار	چو بیرون شود زین جهان شهریار
بداری مرا همچو جان ارجمند	نمانی که آید به ما بر گزند

(شاهنامه، ج ۲، ۵۶)

سودابه گویی از این که با مردی ازدواج کرده که اختلاف سنی زیادی با او دارد، ناراحت و نادم است و نگران زندگی خود پس از مرگ کاووس است و گویی از تنهایی هراس دارد و احساس پوچی و بیهودگی است که این چنین به سیاوش جوان دلپسته می‌شود تا پس از مرگ کاووس، از حمایت سیاوش برخوردار شود، زیرا که فریب‌کاری و نیرنگ شخصیت مرزی، «بیشتر معطوف به کسب توجه حامیان است.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۸) به طوری که وقتی سودابه از جانب سیاوش طرد می‌شود، چنان خشمگین می‌شود که لباس خود را می‌درد و صورتش را می‌خراشد و فریاد و فغانش همه جا را پر می‌کند.

اکنون دیدار سیاوش باعث می‌شود در درون سودابه، دگرگونی ایجاد شود؛ دگرگونی که او را به فکر وامی‌دارد. در درونش غوغایی بپا می‌شود و این غوغا او را دچار اضطراب و نگرانی می‌کند، نسبت به آینده نامعلوم خود که پس از کاووس شاه که بزودی جهان را ترک می‌کند، او چه کند؟! پس چاره‌ای می‌اندیشد و سیاوش را به شبستان دعوت می‌کند:

چو سودابه روی سیاوش بدید	پر اندیشه گشت و دلش بر دمید
کسی را فرستاد نزدیک اوی	که پنهان سیاوخش را زو بگوی
که اندر شبستان شاه جهان	نباشد شگفت ار شوی ناگهان

(شاهنامه، ج ۲، ۵۵۳)

سودابه، بشدت از تنهایی هراس دارد و از نداشتن حامی گریزان است. پس «کوشش‌هایی بی‌وقفه برای اجتناب از طرد و رها شدگی^۱ خیالی یا واقعی انجام می‌دهد.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۳) چون، «ادراک جدایی یا طرد قریب الوقوع و یا فقدان ساختار بیرونی ممکن است به دگرگونی‌هایی عمیق در خودانگاره، عاطفه، شناخت و رفتار» (همان) این گونه افراد منجر شود.

بهتر است برای بدست آوردن سیاوش از هیچ تلاشی فرو گذار نکنند، چه سیاوش پس از کیکاووس بهترین حامی است. سیاوش زیبا، جوان، قدرتمند و از همه مهم‌تر شاه آینده ایران است. سودابه خود پسر ندارد، پس قطعاً سیاوش شاه ایران می‌شود، همه این خصوصیات، سودابه را به سوی سیاوش سوق می‌دهد. پس دست به حيله می‌زند و سیاوش را به شبستان دعوت می‌کند، اما سیاوش آن‌جا را شایسته خود نمی‌داند:

برآشفت از آن کار آن نیک‌نام	فرستاده رفت و بدادش پیام
مجویم، که با بند و دستان نیم	بدو گفت مرد شبستان نیم

(شاهنامه، ج ۲، ۵۵۴)

سودابه که درمی یابد، سیاوش را براحتی نمی‌تواند بچنگ آورد، این بار از طریق کیکاووس وارد می‌شود و لازم است قبل از آن با حيله کیکاووس را با خود همراه کند:

دگر روز شبگیر سودابه رفت	بر شاه ایران خرامید تفت
بدو گفت کای شهریار سپاه	که چون تو ندیده ست خورشید و ماه
نه اندر زمین کس چو فرزند تو	جهان شاد بادا به پیوند تو
فرستش به سوی شبستان خویش	بر خواهران و فغستان خویش
بگویش که اندر شبستان برو	بر خواهران هر زمان نو به نو
همه روی پوشیدگان را به مهر	پراز خون دلست و پراز آب چهر
نمازش بریم و نثار آوریم	درخت پرستش ببار آوریم
بدو گفت شاه این سخن درخورست	برو مر ترا مهر صد مادرت

(شاهنامه، ج ۲، ۵۵۴)

^۱ - abandonment

همچنین می‌توان این گونه رفتارهای یاد شده از سودابه را در قالب روی کرد روانی - اجتماعی نظریهٔ شخصیت کارن هورنای هم مورد تحلیل قرار داد. هورنای در نظریهٔ شخصیت خود به دو نیاز اساسی (نیاز به ایمنی و نیاز به ارضا) اشاره دارد. نیاز به ایمنی به معنای داشتن امنیت و رهایی از ترس از نیاز به ارضا به معنای برآورده شدن برخی از نیازهای فیزیولوژیکی اساسی ما، نقشی مهم‌تر در شکل‌گیری شخصیت ایفا می‌کند. عدم تأمین و ارضای نیازهای یاد شده باعث ایجاد اضطراب اساسی می‌شود که به صورت داشتن یک احساس فراگیر، مخفیانه و فزایندهٔ تنهایی و درماندگی در یک جهان متخاصم، نمایان می‌شود و نقشی مهم در تعاملات فرد با دیگران چه در زمان حال و چه در آینده دارد. (شولتز، ۱۹۹۰: ۱۷۶-۱۷۷). بنابراین سودابه این تصور را دارد که پس از کیکاوس دیگر ملکه نیست و از قدرت و اعتبار کنونی بی‌بهره است و آیندهٔ خود را توأم با بی‌کسی، درماندگی، بی‌ارزشی و حقارت می‌پندارد. بدین جهت تلاش شدید و احساس اجبار و اضطراب به ارضای نیازهای خود دارد و حصول به این مهم را فقط از راه سلطه و بدام انداختن سیاوش متصور می‌شود.

۳- تکانشوری

یکی دیگر از ویژگی‌های افراد مبتلا به اختلال شخصیت مرزی، تکانشوری است. این گونه افراد بدون این که به عاقبت کار خویش بیندیشند، به صورت آنی کارهایی را انجام می‌دهند که با هنجارهای جامعه هم‌خوانی ندارد و این کارها بالقوه برای شخص، آسیب زنده هستند. «افراد مبتلا به این اختلال، دست کم در دو زمینه که به صورت بالقوه خود آسیب زنده است، تکانشگری نشان می‌دهند. آن‌ها ممکن است قمار کنند، و ... و رابطهٔ جنسی نابهنجار داشته باشند.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۴) این گونه افراد بدون این که به سرانجام کارهای خود بیندیشند، دست به اعمالی می‌زنند که نتیجه آن آسیب رساندن به خود است؛ اعمالی چون قمار کردن، رابطهٔ جنسی ممنوع و ...

سودابه، عشقی ممنوع را در سر می‌پروراند که نه تنها برخلاف هنجارهای جامعهٔ آن روز است، بلکه با هنجارهای جامعهٔ امرزی نیز هماهنگ نیست. در این‌جا باز رفتار و اندیشه‌هایی که سودابه در سر می‌پروراند همگی نمایان‌گر این است که شخصیت او شدیداً تحت تأثیر تکانه‌های غیر منطقی و لذت‌گرای نهاد قرار گرفته است و بدون تأمل بر نتیجه کارش در پی ارضای آنی هوس‌های شهوانی و امیال جاه طلبانهٔ خویش است. کیکاووس نیز که از نیرنگ و فریب و خیانت سودابه بی‌خبر است، در این ناهنجاری ناخواسته، سودابه را یاری می‌دهد و سیاوش را راضی می‌کند تا به شبستان برود. سودابه خود را بهشتی پر از رنگ و بوی می‌کند تا بدین طریق دلربایی کند و سیاوش را بدست

آورد، اما سیاوش از همان ابتدا، قصد و نیت اهریمنی سودابه را درمی یابد و تمام تلاش خود را بکار می گیرد تا به دام او گرفتار نشود:

سیاوش چو اندر شبستان رسید بر آن تخت سودابه ماهروی نشسته چو تابان سهیل یمن یکی تاج بر سر نهاده بلند سیاوش چو از پیش پرده برفت بیامد خرامان و بردش نماز همی چشم و رویش ببوسید دیر همی گفت صد ره ز یزدان سپاس که کس را بسان تو فرزند نیست سیاوش بدانست کان مهر چیست به نزدیک خواهر خرامید زود	یکی تخت زرین رخشنده دید بسان بهشتی پر از رنگ و بوی سر جعد زلفش شکن بر شکن فرو هشته تا پای مشکین کمنند فرود آمد از تخت سودابه تفت به بر در گرفتش زمانی دراز نیامد ز دیدار آن شاه سیر نیایش کنم روز و شب هر سه پاس همان شاه را نیز پیوند نیست چنان دوستی نزره ایزد نیست که آن جای گه کار ناساز بود
--	--

(شاهنامه، ج ۲، ۵۵۷)

سیاوش با فراست و زیرکی از دام سودابه می گریزد، اما سودابه برای بدست آوردن او چاره‌ای دیگر می اندیشد. این بار می خواهد یکی از دختران خود را به ازدواج او در بیاورد تا برای همیشه سیاوش را برای خود حفظ کند، پس با کیکاووس در این باره مشورت می کند و نظر موافق او را با چرب زبانی جلب می کند:

بدو گفت سودابه گر گفت من که از تخم خویشش یکی زن دهم که فرزند آرد ورا در جهان مرا دخترانند مانند تو بدو گفت کاین خود به کام منست	پذیرد شود رای او جفت من نه از نامداران برزن دهم به دیدار او در میان مهان ز تخم تو و پاک پیوند تو بزرگی به فرجام و نام منست
---	--

(شاهنامه، ج ۲، ۵۵۸)

پس کاووس شاه برای بار دوم سیاوش را راضی می کند که به شبستان رود و یکی از دختران سودابه یا دیگر بزرگان را برگزیند تا با او ازدواج کند. سیاوش می پذیرد، اما از نیرنگ سودابه نگران و پیچان است و چاره‌ای جز رفتن نمی یابد:

نشست از بر تخت سودابه شاد همه دختران را بر خویش خواند چنین گفت با هیرید، ماهروی که باید که رنجه کنی پای خویش چو بشنید پیغام خیره بماند بسی چاره جست و ندید اندران خرامان بیامد سیاوش برش	ز یاقوت سرخ افسری بر نهاد بیاراست بر تخت زرین نشانند کز ایدر برو با سیاوش بگوی نمایی مرا سرو بالای خویش جهان آفرین را فراوان بخواند همی بود پیچان و لرزان بر آن بدید آن نشست و سر و افسرش
--	---

فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
سیاوش ابر تخت زرین نشست
بتان را به شاه نوآیین نمود
که بودند چون گوهر ناسود
به گوهر بیاراسته روی و موی
به پیشش به گش کرده سودابه دست
(شاهنامه، ج ۲، ۵۶۰)

سودابه، پس از این که همه دختران حرم شاهی از برابر سیاوش می گذرند، می گوید: هر کس که تو را می بیند از خود بی خود می شود و تو را انتخاب می کند. و در ادامه می گوید: با چشم خرد خوب نگاه کن که کدام درخور تو است؟ اما سیاوش هیچ پاسخی نمی دهد، چون هیچ کدام از دختران سودابه را شایسته همسری نمی داند. سودابه که سکوت سیاوش را می بیند، گستاخ تر می شود و شرم و حیا را زیر پا می گذارد و آن چه در دل نهفته دارد، بیرون می ریزد و از سیاوش می خواهد که به پدرش بی وفایی و خیانت کند، چیزی که در قاموس سیاوش نمی گنجد:

به پاسخ سیاوخش نگشاد لب
بدو گفت خورشید با ماه نو
نباشد شگفت ار شود ماه خوار
کسی که چو من دید بر تخت عاج
نباشد شگفت ار به مه ننگرد
گر ایدون که با من تو پیمان کنی
یکی دختر نارسیده به جای
به سوگند پیمان کن اکنون یکی
چو بیرون شود زین جهان شهریار
نمانی که آید به ما بر گزند
من اینک به پیش تو استاده ام
ز من هر چه خواهی همه کام تو
پریچهره برداشت از رخ قصب
گر ایدون که بیند بر گاه نو
تو خورشید داری خود اندر کنار
ز یاقوت و پیروزه بر سرش تاج
کسی را به خوبی به کس نشمرد
نیچگی و اندیشه آسان کنی
کنم چون پرستار پیشت به پای
ز گفتار من سر مپیچ اندکی
تو خواهی بدن زو مرا یادگار
بداری مرا همچو جان ارجمند
تن و جان شیرین تو را داده ام
برآرم نیچم سر از دام تو
(شاهنامه، ج ۲، ۵۶۱)

۴- حرکات بیان گر تهدید یا رفتار خودآسیب زنی مکرر

دیگر ویژگی افراد مبتلا به اختلال شخصیت مرزی، «رفتارهای مکرر خودکشی، حرکات بیان گر تهدید یا رفتار خودآسیبی مانند بریدن یا سوزاندن است. این اعمال خودتخریبی معمولاً با تهدیدهای جدایی یا طرد و یا با انتظاراتی آشکار می شود که با افزایش مسؤلیت پذیری رابطه دارد.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۴)

سودابه برای بار سوم سیاوش را به کاخ خود دعوت می کند تا با او اتمام حجت کند و او را مجبور به پذیرش عشق خود کند؛ عشقی که از جانب سیاوش بی وفایی به پدر است. از او می خواهد که پنهانی با او رابطه داشته باشد و چون بپذیرد بیشتر از

پدرش با مال و ثروت او را تطمیع می‌کند.

به سر بر نهاد افسر زرنگار
 ز هر گونه با او سخن‌ها برانند
 کز آن سان ندیده ست کس تاج و گاه
 اگر بر نهی، پیل باید دویست
 نگه کن به روی و سر و افسرم
 بیچچی ز بالا و از چهر من
 خروشان و جوشان و آزرده ام
 بر آنم که خورشید شد لاجورد
 همی خون چکاند ابر چهر من
 ببخشای روز جوانی مرا
 بیارایمت تاج و تخت و کلاه
 (شاهنامه، ج ۲، ۵۶۳)

نشست از بر تخت با گوشوار
 سیاوخش را بر در خویش خوانند
 بدو گفت گنجی بیاراست شاه
 ز هر چیز چندان که اندازه نیست
 به تو داد خواهم همی دخترم
 بهانه چه داری که از مهر من
 که تا من ترا دیده ام مرده ام
 همی روز روشن نبینم ز درد
 کنون هفت سالست تا مهر من
 یکی شاد کن در نهانی مرا
 فزون زان که دادت جهان‌دار شاه

از جمله مکانیسم‌های دفاعی فرد برای مقابله با اضطراب اساسی که هورنای به آن اشاره دارد، کسب محبت است. در این حالت شخص برای تأمین محبت از دیگران از راهبردهایی گوناگون بهره می‌گیرد. برای مثال شخص ممکن است هر کاری که از او خواسته شود، انجام دهد و محبت را با ترساندن دیگران و یا حتی با رشوه دادن به آنها کسب نماید (شولتز، ۱۹۹۰: ۱۷۸). در این جا هم می‌بینیم که سودابه از راهبردهایی گوناگون را برای رهایی از این اضطراب بهره می‌گیرد؛ از جمله: کام برآوردن از سیاوش از راه حيله و نیرنگ، وعده مال و ثروت بیش‌تر از پدر، و دست آخر چنان‌که در ابیات پایین اشاره شده است تهدید و ارباب به نابودی سیاوش.

سودابه بر اثر فشار روانی حاصل از بی‌توجهی سیاوش، او را تهدید می‌کند که اگر مرا نپذیری، پادشاهی را بر تو تباه می‌کنم و در پایان داستان هم می‌بینیم که تهدید خود را عملی می‌کند؛ زیرا «این خشم اغلب زمانی ایجاد می‌شود که یک حامی یا فرد محبوب مسامحه کار، خوددار، بی‌توجه یا بی‌قید بنظر برسد.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۵)

بیچچی ز رای و ز پیمان من
 شود تیره بر چشم تو هور و ماه
 (شاهنامه، ج ۲، ۵۶۳)

و گر تو نیایی به فرمان من
 کنم بر تو بر پادشاهی تباه

سودابه در جای دیگر کاووس را هم در داوریش تهدید می‌کند:

مرا هم فزون از تو پیوند نیست
 بدان گیتی افکندم این دوری
 که بردارد از رود نیل آفتاب
 (شاهنامه، ج ۲، ۵۷۰)

ترا خود غم خرد فرزند نیست
 سخن گر گزفتی چنین سرسری
 ز دیده فزون زان ببارید آب

سودابه هنگامی که «عشق خویش را بر سیاوش آشکار می‌کند و با پرهیز و عدم

تمکین وی رویاروی می آید، جامه خویش می درد و روی به ناخن می خراشد و چون کاووس به کاخ می آید، سیاوش را متهم می کند که قصد تجاوز به او را داشته است.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۸۴)

<p>بدو اندر آویخت سودابه چنگ بگفتم نهان از بد اندیش تو به پیش خردمند رعنا کنی به ناخن دو رخ را همی کرد چاک فغانش ز ایوان بر آمد به کوی فرود آمد از تخت شاهنشهی خراشیده و کاخ پر گفت و گوی ندانست کردار آن سنگدل همی ریخت آب و همی کند موی برآراست چنگ و برآویخت سخت چه پرهیزی از من تو ای خوب چهر چنین چاک شد جامه اندر برم (شاهنامه، ج ۲، ۵۶۴)</p>	<p>ازان تخت برخاست با خشم و جنگ بدو گفت من راز دل پیش تو مرا خیره خواهی که رسوا کنی بزد دست و جامه بدرید پاک بر آمد خروش از شبستان اوی به گوش سپهبد رسید آگهی بیامد، چو سودابه را دید، روی ز هر کس پرسید و شد تنگدل خروشید سودابه در پیش اوی چنین گفت کآمد سیاوش به تخت که از تست جان و تنم پر ز مهر بینداخت افسر ز مشکین سرم</p>
---	--

در این ابیات رفتارهای خودآسیبی، بروشنی در حرکات سودابه نمایان گر است که نشانه دهنده شخصیت مرزی در اوست. او بدون اندیشه قبلی و به طور ناگهانی و آنی خشمگین می شود و دست به خود زنی می زند، فقط به خاطر این که به هدفش - که حمایت عاطفی از جانب سیاوش است - نرسیده است.

این افراد ممکن است بر این باور باشند که «رها شدگی یا طرد» اشاره ای به این معناست که آن ها «بد» هستند. این هراس های رها شدگی با عدم تحمل تنهایی و نیاز به بودن با دیگران رابطه دارد. «کوشش های بیوقفه آن ها برای اجتناب از طرد یا رها شدگی، ممکن است شامل اعمال تکانشی همچون آسیب زدن به خود یا رفتارهای انتحاری^۱ باشد.» (DSM-IV، ۱۳۸۹: ۱۰۳۳)

گویی سودابه طرد شدن را برابر با بد بودن خود می داند، چه در جایی از داستان از خود تعریف و تمجید می کند. حتی سودابه با تمام حيله و نیرنگی که دارد از سیاوش می خواهد که این موضوع پنهان بماند تا کاووس بمیرد و حتی از رسوایی می ترسد که همه این ها نشان از تعهد و مسؤولیت پذیری سودابه نسبت به کاووس است. او می خواهد پنهانی با سیاوش باشد تا زمان کاووس سر آید.

کاووس شاه چون نمی دانست کدام بر حق است؛ سیاوش یا سودابه؟ چاره در آن

^۱ - suicidal behavior

می‌بیند تا با دست بسودن و بوییدن سودابه و سیاوش حقیقت برایش روشن شود. در این وارسی و کاوشش خیانت سودابه بر وی آشکار می‌شود.

ببینم کزین دو گنه‌کار کیست	به بادافره بد سزاوار کیست
بدان بازجستن همی چاره جُست	بیویید دست سیاوش نخست
بر و بازوی و سرو بالای اوی	سراسر بیویید هر جای اوی
ز سودابه بوی می و مُشک ناب	همی یافت کاووس و بوی گلاب
ندید از سیاوش بدان‌گونه بوی	نشان بسودن ندید اندروی

(شاهنامه، ج ۲، ۵۶۶)

سودابه مکرری دیگر بکار می‌برد و به شاه می‌گوید که حامله است و ممکن است در اثر آویزش سیاوش با خویش به آهنگ تجاوز جنسی، سقط جنین کند. سپس زنی سر سپرده خویش را وامی‌دارد تا با دارو سقط جنین کند. آن گاه دو جنین سقط شده را به عنوان این که از او افتاده‌اند به شاه می‌نمایاند. کاووس از سوی اخترشناسان اطمینان می‌یابد که جنین‌ها متعلق به زنی دیگرند. «(سرامی، ۱۳۸۸: ۴۸۴)

ازان پس نگه کرد کاووس شاه	کسی را که کردی به اختر نگاه
بجست و ز ایران بر خویش خواند	بپرسید و بر تخت زرین نشانند
بدان تا شوند آگه از کار اوی	به دانش بدانند کردار اوی
وزان کودکان نیز بسیار گفت	همی داشت پوشیده اندر نهفت
سرانجام گفتند کاین کی بود	به جامی که زهر آگنی می‌بود
دو کودک ز پشت کس دیگرند	نه از پشت شاهند و زین مادرند

(شاهنامه، ج ۲، ۵۶۸)

۵- انتقام جویی

افراد مبتلا به این اختلال، گاهی به طور غیر منتظره «نقش خود را از یک متقاضی نیازمند به کمک به یک انتقام جوی عادل^۱ بد رفتاری‌های گذشته» تغییر می‌دهند. (DSM-IV-TR، ۱۳۸۹: ۱۰۳۴) همچنین عواطفی در آن وجود دارد که همیشه این‌گونه نیست. «چنین تجربیاتی معمولاً در موقعیت‌هایی رخ می‌دهد که در آن‌ها فرد احساس فقدان یک رابطه معنادار، محبت آمیز و حمایت کننده دارد.» (همان، ۱۰۳۴)

سودابه که ادعا می‌کند که لبریز از مهر نسبت به سیاوش است و هفت سال است که شیفته اوست، وقتی با عدم حمایت سیاوش رو به رو می‌شود و در خیال و ذهنش، خود را پس از مرگ کاووس که پیر است و اختلاف سنی زیاد با او دارد، تنها می‌بیند، فشار روانی حاصل از احساس پوچی و تنهایی، او را از سیاوش متنفر می‌کند و او را به

^۱ - righteous avenger

سوی انتقام از سیاوش سوق می‌دهد. چنان که می‌بینیم هنگامی که با حيله گری‌های او سیاوش تن به آتش می‌دهد، کوچک‌ترین ترحمی در او ایجاد نمی‌شود و حتی حس انتقام در افکار او موج می‌زند که نشان از خوش‌حالی او دارد.

خروشی برآمد ز دشت و ز شهر غم آمد جهان را از آن کار بهر
از آن دشت سودابه آوا شنید از ایوان به بام آمد آتش بدید
همی خواست کورا بد آید به روی همی بود جوشان و با گفت‌وگوی
(شاهنامه، ج ۲، ۵۷۳)

او نه تنها خود از صفت زاینده‌گی و آفرینندگی که مختص زن است، بی‌بهره است، بلکه ویران‌کننده نقش مادری زن جادو است. زن جادو باردار دو بچه است که سودابه او را وادار می‌کند تا با ویران کردن نقش مادری، دو کودک خود را سقط کند و به سودابه دهد تا به دروغ آن دو کودک را از خود جا زند و تهمت ساقط کردن دو کودک را به سیاوش نسبت دهد تا شخصیت وی را تخریب کند.

چو دانست سودابه کو گشت خوار نی‌او بخت با وی دل شهریار
یکی چاره جست اندر آن کار زشت ز کینه به نووی درختی بکشت
زنی بود با او به پرده درون پر از چاره و رنگ و بند و فسون
گران بود و اندر شکم بچه داشت همی از گرانی به سختی گذاشت
بدو راز بگشاد و زو چاره جست کز آغاز بیمانت خواهم درست
یکی دارویی ساز کین بکنی تهی مانسی و راز من نشکنی
مگر کاین چنین بند و چندین دروغ بدین بچه تو بگیرد فروغ
به کاووس گویم که این از منست چنین کشته بر دست اهریمنست
مگر کاین شود بر سیاوش درست کنون چاره این بایدت جست
(شاهنامه، ج ۲، ۵۶۷)

سودابه حتی تا زمانی که سیاوش از مکر و حيله و عشق اهریمنی او به توران پناهنده می‌شود، دست از پلیدی و دروغ‌گویی و دو به هم زنی بر نمی‌دارد. «سخن کاووس که «بدو گفت نیرنگ داری هنوز...» گویای همه چیز درباره زنی است که چنته حيله بازی او تا هنگام مرگ ته نمی‌کشد.» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

سرانجام، رستم پس از کشته شدن سیاوش در توران، سودابه را از میان دو نیم می‌کند؛ چون وی را مهم‌ترین عامل مرگ سیاوش می‌داند.

تهدمتن برفت از بر تخت اوی سوی کاخ سودابه بنهاد روی
ز پرده به گیسوش بیرون کشید ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر به دو نیمه کردش به راه نجنبید بر تخت کاووس شاه
(شاهنامه، ج ۲، ۶۹۸)

نتیجه‌گیری

در این گفتار سعی بر آن شده تا با بررسی و کاوش در اعمال و رفتار سودابه و به مدد تحلیل‌هایی روان‌شناختی براساس رویکردهای روان‌پویشی و روانی-اجتماعی تصویری از شخصیت سودابه ارائه شود. در شاهنامه وجود صفاتی از قبیل جاه‌طلبی، محبت خواهی شدید، انتقام‌جویی، باورهای غیر منطقی و اهداف موهوم، عدم تعهد و التزام به زندگی زناشویی و خانوادگی و رفتارهایی بر گرفته از حرکت علیه مردم و علاقه اجتماعی پایین، نمایان‌گر چهره‌آهریمنی و شخصیت بیمار سودابه است. کسی که همان آغاز حضورش در ایران تا پایان، ثمری جز جنگ و ویرانی و خواری برای کاووس و ایران ندارد. سودابه نه تنها شایسته نقش مقدس مادری نیست، بلکه زمینه‌هایی فراهم می‌کند که موجب مرگ سیاوش شده و به دنبال آن موجب بروز جنگ‌های خانمان سوز ایرانیان و تورانیان می‌شود. از ملاک‌هایی که برای تشخیص اختلال شخصیت مرزی در کتاب DSM-IV آمده، سودابه با پنج مورد هم‌خوانی دارد که عبارت است از: کوشش‌های مهارگسسته برای اجتناب از طرد یا رهاشدگی واقعی یا خیالی، تکانشوری، حرکات بیان‌گر تهدید و خود آسیب زنی مکرر، روابط بی‌ثبات و شدید، انتقام‌جویی. البته سودابه جز این ملاک‌ها، ویژگی‌هایی چون دروغ‌گویی، مکر و حيله، تهمت زدن و نیز پلیدی دارد که همه این کردارها به دنبال تغییری است که در خودانگاره او رخ داده است.

فهرست منابع

- استوارت، ویلیام. (۱۳۸۶). *دایرة المعارف مشاوره*، مترجم: نوابی نژاد شکوه، نشر علم: تهران، چ اول.
- برونو، فرانک. (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی روان شناسی*، انتشارات ناهید، تهران، چ سوم.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، چاپ دوم.
- پروین، لارنس ا. (۱۳۷۲). *روانشناسی شخصیت*، مترجمان: محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: انتشارات فرهنگی رسا، چ اول.
- حسینی، سید رضا، *اختلالات شخصیت (۱)*، ماهنامه اصلاح و تربیت، شماره سیزدهم.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۷). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: انتشارات ناهید، چاپ سوم.
- خسروی، اشرف. (۱۳۸۹). *تحلیل روان شناسانه شخصیت سودابه و رودابه*، فصلنامه کاوش نامه، شماره ۲۱.
- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۸۷). *برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر*، نشر قطره، تهران، چاپ هشتم.
- *راهنمای تشخیصی آماری اختلالات روانی DSM-IV-TR* (۱۳۸۹). تهران: انتشارات سخن، چاپ پنجم.
- رحیمیان، حوریه بانو. (۱۳۸۱). *نظریه‌های مشاوره و روان درمانی*، تهران، انتشارات مهرداد، چاپ دوم.
- ریثا، ال. اتکینسون و دیگران. (۱۳۹۰). *زمینه روان شناسی هیلگارد*، مترجمان محمد نقی براهنی و دیگران، تهران: رشد، چاپ پانزدهم.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۸). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شاملو، سعید. (۱۳۹۰). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان شناسی شخصیت*، تهران: انتشارات رشد.
- شفیع آبادی، عبدالله. (۱۳۸۵). *نظریه‌های مشاوره و روان درمانی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوازدهم.
- شولتز، دوان. (۱۳۸۳). *نظریه‌های شخصیت*، مترجمان: یوسف کریمی، فرهاد جمهری، سیامک نقشبندی، بهزاد گودرزی، هادی بحیرایی و محمدرضا نیکخو، تهران: نشر ارسباران، چ چهارم.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *شاهنامه فردوسی*، جلد ۱، ۲ و ۳، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، نشر قطره، تهران، چ دوم.
- کریمی، یوسف. (۱۳۸۰). *روان شناسی شخصیت*، تهران: مؤسسه نشر ویرایش، چاپ هفتم.
- گنجی، حمزه. (۱۳۸۲). *روان شناسی عمومی*، نشر ساوالان، تهران، چ بیست و پنجم.
- هرسن، مایکل - ترنر، ساموئل ام. (۱۳۸۸). *مصاحبه تشخیصی*، مترجمان: سعید شاملو، محمدرضا محمدی، تهران، انتشارات رشد، چاپ چهارم.